

چرا و چگونه عقب افتادیم!؟

سؤال فوق را سالیان درازی است که مردم مشرق زمین پس از ایجاد ارتباط و آشنائی با غرب متمدن و مترقی از خود کرده و همچنان می کنند. صدها کتاب و هزاران مقاله محصول این معماست که تا درد آن تشخیص داده نشود درمان اساسی انجام نمی شود.

ساده ترین و سطحی ترین قضاوتی که ممکن است به ذهن خطور کند، محکوم کردن "دین" در عقب نگه داشتن ملت های مشرق زمین (عمدتاً مسلمانان) از "دانش" و از قافله "تمدن" است. اما نگاهی به واقعیت ها بلافاصله آشکار می سازد که کشورهای پیش افتاده (عمدتاً مسیحی و یهودی) اگر از نظر پابندی به دین و مذهب خود جدی تر از مسلمانان نباشند، کمتر از آنها دیندار (به معنای کلی) نیستند. این حقیقت را، اگر آمار اماکن مذهبی و تعداد مراجعه کنندگان به آنها را مورد توجه قرار دهیم، به راحتی می توان دریافت.

بیشتر تقصیر اصلی را به گردن "اسلام" بطور خاص (نه دین بطور عام) می اندازند و این شریعت را با احکام و آموزش هایش عامل عقب افتادگی پیروان می شمارند. این قضاوت هم اگر سرخوردگان از سیاست های سلطه گرانه متولیان دین و آزردها از ترک تازی و تجاوز تعصب ورزان به حریم آزادی ملت ها را راضی کند، از نظر علمی و واقعیت های تاریخی قابل اثبات نیست، چرا که همین شریعت هنگام ظهورش از عقب افتاده ترین و جاهل ترین و فقیرترین نقاط عالم، در مدت کمتر از پنجاه سال گسترش جهانی یافت و از نظر علم و فرهنگ تا حدود سه قرن پیش از عالم بود. تمدن اسلامی (۱)، به تصریح متفکرین غربی، هر چند توده های مسلمان از آن غافل باشند، در دوران تاریک قرون وسطای مسیحی اروپا، بر تارک جهان می درخشید.

نه آن اسلام با قرآن راهنمایش کوچکترین تغییری، از آن زمان تا کنون، پیدا کرده و نه مسیحیت و "یهودیت" با انجیل و تورات آنها تحولی یافته اند. پس چه اتفاقی رخ داده که وضعیت کاملاً وارونه شده است؟ از آن گذشته، شریعت های ابراهیمی یهودیت، مسیحیت و اسلام در اصول و کلیات مشترک هستند و هر سه ریشه مشترک دارند و اختلاف در جزئیات نمی تواند موجب چنین تمایزات و تفاوت های چشمگیر باشد.

چرا راه دور برویم؟ همین ایران خودمان، در کشوری که امروز صدها هزار تحصیل کرده و دانشمندش در

عکس العمل به عملکرد تنگ نظرانه تمامیت طلبان متعصب جلای وطن کرده و آوارگی را بر قبول زور و تزویر و خشم و خون و خرابی ترجیح داده اند، روزگار دیگری در سایه برداشت و تلقی دیگری از همین اسلام به اوج شکوفائی تاریخی خود رسید.

منظورم کاخ‌های پر ابهت و چشم پر کن هخامنشی و ساسانی نیست، فراعنه مصر نیز، به رغم تفرعن و تکبر و استبداد پر آوازه‌شان، آثار معماری عظیم‌تری از اهرام آرامگاهشان به جای گذاشتند. منظورم ملت، یعنی همان مردم کوچه بازار است که در دوران ساسانی حق سوادآموزی و تغییر طبقه اجتماعی نداشتند و با فروپاشی نظام پوسیده ساسانی و سلطه سرکوبگرانه سازمان روحانیت موبدان، در مسیر شکوفائی عقل و خرد قرار گرفت.

کدام منصف اهل مطالعه‌ای می‌تواند منکر شود که بزرگان علم و ادب ایران زمین اگر نه تماماً، نزدیک به تمام آنها، متعلق به همان چند قرن تمدن اسلامی در ایران بوده‌اند. تنها ستاره‌های درخشان شعر و ادب همچون سعدی و حافظ و فردوسی و مولوی در دامن آن تلقی از اسلام پرورش نیافتند، در رشته‌های نجوم، پزشکی، ریاضیات، شیمی، فلسفه، تاریخ، علوم طبیعی و دهها رشته علمی دیگر، دانشمندان مسلمان ایرانی سرآمد دانشمندان جهان بودند و اگر آماری در دست بود می‌دیدیم که نسبت این اندیشمندان به جمعیت، در اوج قله جهانی بود و کتابهای دانشگاهی برخی از آنها همچون "ابن سینا" تا همین یکی دو نسل گذشته در دانشگاههای غرب تدریس می‌شد.

منظورم این نیست که این علوم را اسلام به آنها آموزش داده است، دین نقش هدایت و آموزش هنر زندگی دارد و هیچ پیامبری برای آموزش علوم ارسال نشده است، اما محتوای دین در ظرف‌های زمانی و مکانی مختلفی قرار می‌گیرد که می‌تواند در روزگاری پرورش دهنده علم و هنر و جذب‌کننده اندیشمندان و هنرمندان از سراسر جهان باشد و در روزگاری دیگر فراری‌دهنده مغزها، هجرت دهنده هنرمندان و نومید کننده نسل جوان گردد!

نتیجه آنکه دین، همچون هر قانون دیگر، به خودی خود معجزه‌ای نمی‌آفریند. همانطور که گفته شد، دین و مذهب محتوایی است که در ظرف وجودی انسان‌ها قرار می‌گیرد و انسانها ثابت و یکنواخت نیستند. همانطور که تک تک در تغییر و تطور دائمی هستیم، ملت‌ها نیز جوانی و پیری و مرگ و تولد مجدد دارند، منحنی و نمودار تاریخ ملت‌ها ثابت و یکنواخت نیست، همواره افت و خیز، سقوط و صعود و انحطاط و ارتقایی دارد. سطحی‌نگری است اگر در تجزیه تحلیل تاریخی برای تشخیص درد و تجویز درمان، نقش مستقل آدمیان را

ندیده بگیریم و همه گناهها را با روحیه فرافکنی خودخواهانه، متوجه عوامل بیرون از خود، همچون مذهب، محیط، جغرافیا، حکومت، استعمار و توطئه بیگانگان نمائیم.

ادعای دیگر این است که اعتقادات آسمانی، یعنی باورمندی به خدا و آخرت و نبوت و رو آوردن به باورهای معنوی، موجب فقر مادی و کم بها دادن به راحت و رفاه زندگی و رشد اقتصادی و صنعتی جوامع مسلمان شده است و در مقایسه سه شریعت: یهودیت، مسیحیت و اسلام، به نسبتی که کمتر پاداش تلاش خود را حواله به دنیای ناشناخته پس از مرگ داده‌اند، به همان نسبت در کسب علم و دانش و صنعت و سروری بر دیگران پیش افتاده‌اند.

این استدلال هر چند از جهاتی و با تلقی تنگ نظرانه‌ای از دین وفق می‌دهد، ولی از نظر علمی و بخصوص با دیدی پراگماتیسی از دین و نقش کارسازی که اخلاق و معنویات می‌توانند در رشد و بالندگی مادیات ایفا کنند، منطقی و موجه به نظر نمی‌رسد. این درست است که درویشی و زهدگرایی افراطی آفت بزرگی برای جوامع اسلامی بوده است، اما این بیماری بیش و پیش از آنکه زمینه دینی داشته باشد، زمینه تاریخی و فرهنگی دارد و به خُلق و خُو و روحيات بخشی از یک ملت ارتباط پیدا می‌کند که بعضاً در مقاطع زمانی ویژه‌ای شدت پیدا کرده و حتی قدرت سیاسی را قبضه می‌کند.

بدیهی است قرآن، به عنوان کتاب راهنمای عمل مسلمانان، "دنیا" را در برابر "آخرت"، که آنرا "حیات جاوید" نامیده، زودگذر و متاع موقت نامیده است، اما به تعبیر "الدنيا مزرعةُ الاخرة"، و با مزرعه نامیدن دنیا، آبادی آخرت را در گرو آبادی و بارور کردن همین مزرعه موقت دانسته و کار و کسب و تلاش معاش را از اهمّ و اجبات شمرده است.

علاوه بر آن، برای هنر، زیبایی و زینت نقش مهمی قائل شده است، تا جائیکه برای آراسته و مطلوب جلوه کردن افراد با یکدیگر، بخصوص در مکان‌های عبادی توصیه کرده است:

"ای فرزندان آدم، در هر مسجدی (پرستشگاهی) زیور خود را بگیرید و (نیز) بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید..." (۲)

آنگاه برای جلوگیری از خشکه مقدس بازی! و افراطگری دینی با هشدار شدید اللحن تأکید کرده است:

"بگو چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگانش پدید آورده حرام کرده است؟! ... " (۳)

مخالفت شدید قرآن با "رهبانیت" یعنی ترک دنیا و کناره گیری از لذات مشروع آن و "بدعت" شناختن آن، برای هر محققى روشن است. آنچه توصیه شده، نه ترک و تحریم، بلکه تمتع متعادل و تبعیت از "راه" خداست (۴). حال اگر مسلمانانى راه زهد و درویشی و اعراض از کار و تلاش و تولید را در پیش گرفته باشند، به تنبلی و تن‌پروری خودشان مربوط می‌شود و ربطی به آئینی که ادعای پیروی از آن را می‌کنند ندارد.

شگفت این‌که در مورد دین و مذهب ما نمی‌خواهیم این اصل بدیهی را بپذیریم که میان ادعا و عمل فرسنگ‌ها فاصله است و داشتن شناسنامه هیچ دینی شرط تأثیر پذیری از آن نیست.

این قلم را آشنائی و اطلاعات دقیقی از کشورهای عربی در دست نیست، اما در مقوله مناسبات میان "ایران و اسلام" شاید بتوانم احساس و استنباط خود را ابراز نمایم. متأسفانه اینهم یکی از دلایل عقب افتادگی ماست که هیچ‌گونه آماری از میزان دینداری عملی مردم خود در دست نداریم و جز حدس و گمان نمی‌توانیم مستند و متکی بر مدارک اظهار نظر نمائیم، با این حال اگر اجازه داشته باشم احساس خود را از نحوه دینداری هموطنان مسلمان بیان کنم، آماری در حدود ذیل به نظر می‌رسد:

۱- از هر یک میلیون ایرانی دارای شناسنامه اسلامی، گمان نمی‌کنم بیش از نیمی از آنها نمازخوان باشند! و این نسبت بر حسب هشدار مقامات رسمی، در شهرهای بزرگ و به خصوص در میان جوانان به مراتب کمتر است!

۲- از نیم میلیون نمازخوان باقیمانده، احتمالاً فقط ده درصد آنان (پنج‌هزار نفر) معنای آنچه را که به زبان عربی می‌گویند، کاملاً می‌فهمند و می‌توانند آنرا به فارسی ترجمه کنند.

۳- از آن پنج‌هزار نفر، شاید پنج هزار نفرشان همت کرده‌اند یکبار قرآن را از اول تا آخر (نه بطور پراکنده و برای کسب ثواب) بخوانند.

۴- از آن پنج هزار نفر، بعید می‌دانم بیش از پنج‌هزار نفر با فرهنگ قرآن آشنا و اهل تحقیق بوده از ترجمه‌های فارسی، که همچون ترجمه از هر زبانی، انحرافاتى به بار می‌آورد، بی‌نیاز باشند.

۵- و بالاخره در خوش بینانه ترین وضع، از آن پنج‌هزار نفر، شاید پنج نفر قرآن را به عنوان کتاب راهنمای عمل خود در زندگی تلقی کرده و به جای تقلید و پیروی از نظریات اشخاص و اهواء متولیان، که به فرض حسن نیت و قصد خدمت، مصون از خطا نیستند، از متن نازل شده توسط آفریدگار خویش منحصرأ تبعیت نمایند.

اینک آیا جا دارد از خود سؤال کنیم، ملت مسلمانی که از هر یک میلیون نفرشان فقط پنج نفر مطابق دستورالعمل دینش عمل می‌کند و اکثریت امت مقلد اشخاص و آراء فقهی و مشغول به آداب و تشریفات ظاهری هستند، چه انتظاری از آینده دارد و بیماری که نسخه طبیب را تهیه و مصرف نمی‌کند، چرا باید طبیب را توبیخ نماید!؟

داوری دیگر این است که "استبداد" و "فقدان آزادی" در جوامع شرقی را عامل این عقب افتادگی تاریخی بشماریم. هر چند هزاران شاهد از این حقیقت می‌توان عرضه کرد، اما نه جوامع غربی از آفت استبداد و قدرت‌های سلطنتی مصون بوده‌اند و نه اصولاً دولت‌ها را می‌توان مستقل از ملت‌ها بحساب آورد؟ چرا که اگر مؤلفه‌های مؤثر در سرنوشت کشورها را در نظر بگیریم، هر ملتی شایسته همان دولتی است که دارد و قدت‌های حاکم عمدتاً نشانگر روحیات متوسط ملت‌ها هستند. صرفنظر از استثناها، که موقت و مقطعی هستند، در بلند مدت، دولت‌ها مدل و ماکت ملت‌های خود هستند.

و بالاخره عده‌ای هم تغییر نگاه انسان به نظام جهان و طبیعت را عالم اصلی تحول و تغییر می‌شناسند و نقطه عطف پیشرفت و ترقی و تعالی جوامع غربی را از زمان "رنسانس" و جایگزینی شیوه "مشاهده و تجربه علمی" به جای ذهنیت گرائی‌های مذهبی قرون وسطائی می‌دانند که انقلاب علمی، صنعتی و فرهنگی اروپا را موجب گردید.

در این مورد نیز باز هم نقش مؤثر مردم و تأثیر گذاری مستقل آنها را می‌بینیم و می‌توانیم این سؤال را مطرح کنیم که چه شد مسلمانان این شیوه را، که خود از پایه گذاران یا توسعه‌دهندگان آن در مدت پنج قرن بودند، واگذاشتند و غربی‌ها که در غرقاب غفلت‌های قرون وسطائی بودند، قد علم کردند و قدرت‌های بزرگ علمی، صنعتی و اقتصادی را پدید آوردند؟

علاوه بر عوامل فوق، عده‌ای به نقش اساسی استقرار نظم و قانون در جوامع (قانون سالاری)، حاکمیت ملت (مردم سالاری)، ابزار تولید (تکنولوژی)، عدالت اجتماعی (توزیع عادلانه ثروت و قدرت) و امثالهم اشاره می‌کنند، اما این موارد نیز تماماً به خود مردم و روحیات آنان برمی‌گردد و سفارش دادنی و وارد کردنی نیستند!

نکته بسیار مهم این است که این امور باید به اصطلاح امروزی، نهادینه شده و در روح و جان ملت رسوخ کرده باشد، در غیر اینصورت نه داشتن قانون اساسی و مجلس، آزادی و مردم سالاری را تضمین می‌کند، که

می‌بینیم نکرده است! و نه وارد کردن صنعت و تکنولوژی ما را در این مسابقه به صف سازندگانی که به سرعت دور می‌شوند، نزدیک می‌کند!

جامع‌ترین و جالب‌ترین جمع‌بندی برای رسیدن به علت عقب افتادگی برخی ملت‌ها را چندی پیش در مقاله‌ای، متأسفانه بدون نام نویسنده! دیدم. نگارنده در آغاز با اشاره به فقر و عقب افتادگی جوامعی مثل مصر و هندوستان که تاریخ چند هزار ساله دارند و ارائه کشورهای پیشرفته‌ای همچون کانادا، استرالیا، نیوزلند که ۱۵۰ سال گذشته ذکری از آنها نبود، نشان می‌دهد تاریخ تمدن هیچ ملتی تضمین کننده و تداوم بخش ترقی آنها نیست.

منابع طبیعی و مواهب خدادادی را نیز شرط کافی نمی‌داند. ژاپن را مثال می‌زند که هشتاد درصد سرزمین‌اش کوهستانی و فاقد استعداد کشاورزی و دامداری است، با اینحال دومین اقتصاد دنیا را داراست و با زیر صنعت بردن گسترده سرزمین محدود خود، وارد کننده مواد اولیه و صادرکننده بهترین محصولات صنعتی جهان شده است.

آنچه نویسنده نیک نظر و آزاد از حب و بغض‌های سیاسی و مذهبی، در پایان مقاله خود به عنوان علت العلق عقب افتادگی اشاره می‌کند، تنها یک چیز است: "Attitude"، یعنی روش و رفتار مردم که در طول سالیان دراز با آموزش‌ها و فرهنگ جامعه شکل گرفته است. آنگاه اصول و معیارهایی را مشخص می‌کند که راز عقب افتادگی و پیشرفت جوامع تابع میزان پابندی و معدل متوسط و درصد مردمی است که به این اصول (به شرح ذیل) عمل می‌کنند:

۱- اخلاق، به عنوان یک نظام پایه‌ای

۲- راستی و صداقت

۳- مسئولیت پذیری

۴- احترام به قوانین و مقررات

۵- احترام به حقوق سایر شهروندان

۶- عشق به کار

۷- تلاش برای سرمایه گذاری

۸- انگیزه بلند پروازی و کمال طلبی

۹- وقت شناسی و دقت در کار

تجربه عملی زندگی و کارکرد مهاجران مسلمان و غیر مسلمان مشرق زمینی در اروپا و آمریکا و درخشش چشمگیر آنان، به وضوح نشان می‌دهد که هیچگونه تفاوت ذهنی و عقلی وجود نداشته، رنگ پوست و نژاد نیز عامل مؤثر و مقصر نبوده اند، همانطور که گفته شد، شخصیت و "نفسانیات" انسان است که آینده ساز اوست.

حقیقت فوق، که از زبان یک تحلیل گر ظاهراً غربی تراوش کرده است، حداقل در دو آیه قرآن مورد تأکید قرار گرفته است:

۱- سوره رعد آیه ۱۱- مسلماً خدا وضع هیچ قومی را تغییر نخواهد داد مگر آنکه خود آنچه را به نفس خودشان مربوط می‌شود تغییر دهند.

۲- سوره انفال آیه ۵۳- چنین است که خدا نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه خودشان تغییر کنند.

۱- کسانی را گمان بر این است که عنوان "تمدن اسلامی" از تعصب مسلمانان ناشی شده است! در حالی که اکثریت قریب به اتفاق توده‌های مسلمان از این تمدن بی‌خبر هستند، آنها هم که خبر دارند، عمدتاً از کتابهای غربی‌ها بر این دوران پر افتخار آگاه شده‌اند. از قضا همان محققان غربی بودند که بر خلاف معمول که تمدن‌ها را به اقوام و کشورها نسبت می‌دادند، عنوان شایسته‌تری برای تمدن گسترده‌ای که اقوام مختلف از شرق و غرب عالم (از ایران تا اسپانیا) را فرا گرفت، جز "تمدن اسلامی" نیافتند و این آئین را عامل اصلی یافتند. هر چند کسانی هم تمدن اسلامی را مرهون علم پروری برخی خلفای عباسی همچون مأمون و هارون می‌دانند!! این سخن ممکن است برخی رمیدگان از دین دولتی را راضی کند، ولی آنها که عمیق‌تر به تحولات تاریخی نگاه می‌کنند، در مورد نقش اشخاص اینقدر غلو نمی‌کنند. این سخن همانقدر ارزش دارد که ادعا کنیم پیشرفت امروز آمریکا را باید به حساب "بوش" (پدر و پسر) بگذاریم!؟

۲- اعراف ۳۱

۳- اعراف ۳۲

۴- حدید ۲۷